

## مطالعه تطبیقی گفتمان‌های امام خمینی و یورگن هابرماس بر اساس تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه گارینه کشیشیان سیرکی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۷

**چکیده:** نظریه تحلیل گفتمان یکی از روش‌های مطالعاتی در اندیشه سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی است. این نظریه ریشه در زبان‌شناسی داشته و در دو حوزه‌ی زبان‌شناسی و فلسفه‌ی سیاسی رشد یافته است. نظریه گفتمان در حوزه‌ی زبان‌شناسی به گفتمان انتقادی شهرت دارد که مهم‌ترین نظریه‌پردازان آن «ون دایک»، «روث وداک» و «نورمن فرکلاف» هستند. در حوزه فلسفه سیاسی نیز فوکو و لاکلا و موفه سرشناس‌ترین نظریه‌پردازان گفتمان هستند. به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران، گفتمان لاکلا و موفه برای تحلیل مسائل کلان سیاسی - اجتماعی از ظرفیت بسیار خوبی برخوردار است. گفتمان امام خمینی و انقلاب اسلامی یکی از گفتمان‌های مطرح در عصر حاضر و یکی از تأثیرگذارترین گفتمان‌ها در اسلام معاصر است، از طرفی گفتمان مطرح شده توسط یورگن هابرماس فیلسوف و جامعه‌شناس معاصر غربی نیز نظرهای بسیاری را به سوی خود جلب کرده است. در این مقاله علاوه بر تشریح مبانی فلسفی نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه، کاربرد این نظریه در جهت تحلیل گفتمان امام خمینی (ره) و یورگن هابرماس در پاسخ به سؤال چگونگی مقایسه گفتمان این دو متفکر معاصر مورد استفاده قرار می‌گیرد. این مقاله با روش مقایسه‌ای به بررسی این موضوع پرداخته است.

**واژگان اصلی:** تحلیل گفتمان، امام خمینی، یورگن هابرماس، لاکلا و موفه، مفصل‌بندی

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

## مقدمه

اصطلاح تحلیل گفتمان<sup>۱</sup> که در زبان فارسی به سخن کاوی، تحلیل کلام و تحلیل گفتار نیز ترجمه شده است، یک گرایش مطالعاتی بین رشته‌ای است که از اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ تا اواسط دهه-ی ۱۹۷۰ در پی تغییرات گسترده‌ی علمی - معرفتی در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، قوم‌نگاری، جامعه‌شناسی خرد، روان‌شناسی ادراکی و اجتماعی، شعر، معانی بیان، زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی علاقمند به مطالعات نظام‌مند ساختار، کارکرد و فرآیند تولید گفتار و نوشتار ظهور کرده است. (K.B. Jensen, 1991: 108)

این گرایش به دلیل بین رشته‌ای بودن، به سرعت به عنوان یکی از روش‌های کیفی در حوزه‌های مختلف علوم سیاسی، علوم اجتماعی، ارتباطات و زبان‌شناسی انتقادی مورد استقبال واقع شد. اصطلاح «تحلیل گفتمان» که نخستین بار در سال ۱۹۵۲ توسط زلیک هریس به کار رفته است؛ شامل تحلیل ساختار زبان گفتاری - مانند گفت و گوها، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها - و تحلیل متن شامل تحلیل ساختار زبان نوشتاری مانند مقاله‌ها، گزارش‌ها و ... است. (فرکلاف، ۱۳۸۱: ۸) زلیک زبان‌شناس ساختارگرای آمریکایی همچنین، بررسی واحدهای بزرگتر از «جمله» را در کانون توجه خود قرار داد و در تحلیل گفتمان ساختارگرا؛ گفتمان به مثابه زبان، بزرگتر از جمله تعریف شد؛ (Harris, 1952: 28) پس از آن با گسترش نقش‌گرای در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی عده‌ای از زبان‌شناسان، مفهوم بافت را نیز وارد تحلیل گفتمان کردند (R. Fowler & ..., 1979) و سپس در قالب زبان‌شناسی انتقادی، قدرت و ایدئولوژی را نیز وارد جریان غالب تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی نمودند. زبان‌شناسی انتقادی در دهه‌ی ۸۰ و ۹۰ رشد قابل ملاحظه‌ای کرد و به تحلیل گفتمان انتقادی معروف شد. ون دایک، وداک، و فرکلاف بنیان‌گذاران سه رویکرد عمده در تحلیل گفتمان انتقادی هستند.

در تعریف دیگری از تحلیل گفتمان می‌توان به تعریف یول و براون از تحلیل گفتمان اشاره کرد؛ آنان می‌نویسند: «تحلیل گفتمان تجزیه و تحلیل زبان در کاربرد آن است، در این صورت نمی‌تواند منحصر به توصیف صورت‌های زبانی مستقل از اهداف و کارکردهایی باشد که این صورت‌ها برای پرداختن به آنها در امور انسانی به وجود آمده‌اند.» (G.Brown and G.Yule, 1983:1) [برای

۱. Discourse analysis

مطالعه‌ی بیشتر به این منبع مراجعه شود]

اما تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی متوقف نماند. در مدت نسبتاً کوتاهی (نزدیک به دو دهه) این گرایش از زبان‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی انتقادی، به همت متفکرانی چون میشل فوکو، ژاک دریدا و... وارد مطالعات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شد و شکل انتقادی به خود گرفت. فوکو گفتمان را اینگونه تعریف می‌کند: «ما مجموعه‌ای از احکام را، تا زمانی که متعلق به صورت‌بندی گفتمانی مشترکی باشند، گفتمان می‌نامیم ... [گفتمان] متشکل از تعداد محدودی از احکام است که می‌توان برای آنها مجموعه‌ای از شرایط وجودی را تعریف کرد.» (Foucault, 1972:117) گفتمان امروزه بیانگر ویژگی‌ها و خصوصیات تاریخی چیزهای گفته‌شده و چیزهایی است که ناگفته باقی می‌ماند. گفتمان‌ها مجسم‌کننده‌ی معنا و ارتباط اجتماعی هستند؛ همچنین شکل‌دهنده‌ی ذهنیت و نیز ارتباطات اجتماعی - سیاسی (قدرت) هستند. (عضدانلو، ش ۱۰۴-۱۰۳)

در مطالعات سیاسی اسلامی در صورتی‌که مبانی تحلیل گفتمانی تعدیل شود و ویژگی‌های نسبی‌گرایانه و ضدذات‌گرایانه‌ی آن مورد تعدیل قرارگیرد، قابل استفاده خواهد بود. در غرب نیز تحلیل گفتمان محصول نقدهای اخیر پسامدرن‌ها بر رویکردهای پوزیتیویستی بوده و با چرخش پسامدرن در دانش غربی همراه با رهیافت‌های هرمنوتیکی، رهیافت مسلط درجهان معاصر است. در این مقاله البته از روش تحلیل گفتمان ارنستو لاکلا و شتال موفه استفاده خواهد شد. با توجه به اینکه در این مقاله به مطالعه تطبیقی گفتمان‌های امام خمینی و یورگن هابرماس خواهیم پرداخت؛ مشخص می‌شود که تحلیل گفتمان در این موضوع خاص، با اندیشه‌های اسلام و امام‌سنخیت داشته و نیز با اندیشه‌های هابرماس با توجه به مفاهیم کلیدی وی هماهنگی دارد. لذا بحث با مفاهیم تحلیل گفتمان ادامه خواهد یافت. تحلیل گفتمان یکی از گونه‌های مهم و برجسته در مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی (حاجی یوسفی، ۱۳۸۴: ۹۷ و مقصودی و همکار، ۱۳۸۶: ۹۸) و اندیشه سیاسی است.

### تعریف مفاهیم:

در این قسمت از مقاله به تعریف مفاهیم کاربردی پرداخته خواهد شد:

**گفتمان** : گفتمان کلیت ساختاردهی شده‌ای است که از عمل مفصل‌بندی حاصل می‌شود. گفتمان‌ها در واقع منظومه‌های معانی هستند که در آنها نشانه‌ها با توجه به تمایزی که با یکدیگر دارند هویت و معنا می‌یابند. (Howarth, op.cit:101-102) البته وجه مشترک تحلیل گفتمان مورد

استفاده ما در این مقاله (گفتمان لاکلا و موفه) با فوکو (گفتمان مورد استفاده در مطالعات اجتماعی) در داشتن عمومیت و مصداقی فراتر از زبان بوده است؛ به طوری که روش مورد نظر آنها تمام عرصه‌ها و ابعاد حیات اجتماعی را دربر گرفته و به اذهان و رفتار کارگزاران فردی و اجتماعی معنا داده است و وسعتی به گستردگی تمام نظام اجتماعی دارد. (تقدمی، ۱۳۹۰: ۹۸) نظریه گفتمان لاکلا و موفه متأثر از نظریه تحلیل گفتمان فوکو و با عاریت گرفتن کاربست مفهومی پیشینیان با استفاده از بسط، تلفیق و ادغام مفاهیم آن با نظریات اندیشمندان اجتماعی توانسته است صورت بندی جدیدی از تحلیل گفتمان انتقادی را فراهم سازد و گفته می‌شود از پتانسیل بالاتری برای تبیین و تحلیل پدیده‌های سیاسی اجتماعی در بعد کلان آن برخوردار است. (محمودخانی، ۱۳۹۵: ۳۰)

**مفصل‌بندی:** مفصل‌بندی<sup>۱</sup> به گردآوری عناصر مختلف و ترکیب آن‌ها در هویتی نو- می‌پردازد. به هر عملی که میان عناصر پراکنده در درون یک گفتمان ارتباط برقرار کند، به نحوی که هویت این عناصر اصلاح و تعدیل شود، مفصل‌بندی گویند. به نقل از لاکلا و موفه هر عملی که منجر به برقراری رابطه بین عناصر شود، به نحوی که هویت این عناصر در نتیجه این عمل تعدیل شود، مفصل-بندی نامیده می‌شود. (Laclau and Mouffe, 1985:105)

**هژمونی:** هژمونی<sup>۲</sup> به معنای لفظی آن عبارت از رهبری، اقتدار و نفوذی است که یک فرد، گروه، کشور و یا موقعیتی بر فرد، گروه، کشور و موقعیتی دیگر دارد. با این وجود، معنایی که لاکلا و موفه به آن استناد می‌کنند تفاوت‌های اساسی با این مفهوم دارد. به یک معنا در نزد این دو اندیشمند، رهبری سیاسی و به همان میزان رهبری ذهنی - روانی یک نیروی هژمونیک (دولت، طبقه، جنبش، فرد و...) بر اساس یک صورت‌بندی گفتمانی استوار است که از طریق مفصل‌بندی حاصل می‌شود. (تاجیک، ۱۳۸۳: ۵۳-۵۲) البته مراد از هژمونی در این مقاله استیلا و تفوق گفتمان‌ها بر یکدیگر و نه انحلال است. (خسروی یکتا و دیگران، ۱۳۹۴: ۶۰)

**قابلیت دسترسی و اعتبار:** لاکلا به وسیله مفهوم «قابلیت دسترسی»<sup>۳</sup> تبیین می‌کند که چگونه در طول بحران‌ها، بعضی گفتمان‌ها نسبت به دیگران با استقبال و موفقیت بیشتری روبه‌رو می‌شوند. اگر بحران اجتماعی به اندازه کافی شدید باشد، به طوری که سراسر نظم گفتمانی را متزلزل سازد،

۱. articulation

۲. Hegemony

۳. availability

مفهوم قابلیت دسترسی کمک می‌کند تا پیروزی گفتمان خاصی تضمین پیدا کند. ( E.Laclau, 1990:66) به اعتقاد بابی سعید، امکان پیروزی یک گفتمان، به علت ویژگی‌های ذاتی آن نیست؛ بلکه صرفاً به این دلیل است که گفتمان، تنها ساخت منسجم در دنیای کاملاً آشفته به نظر می‌رسد. (سعید، ۱۳۷۹: ۸۷) البته پذیرش یک گفتمان شرط دیگری نیز دارد، و آن «قابلیت اعتبار»<sup>۱</sup> است؛ یعنی اصول پیشنهادی گفتمان نباید با اصول اساسی آن گروه اجتماعی ناسازگار باشد. (E.Laclau, 1990:66)

**عناصر و وقته‌ها یا لحظه‌ها :** عناصر<sup>۲</sup> نشانه‌هایی هستند که معنای آنها تثبیت نشده‌اند، و گفتمان‌های مختلف سعی در معنادگی به آنها دارند. عناصر دال‌های شناوری هستند که هنوز در قالب یک گفتمان قرار نگرفته‌اند. لاکلا و موفه جایگاه‌های تفاوت را، زمانی که در درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده باشند، **وقته**؛ و بالعکس، هر تفاوتی را که از نظر گفتمانی مفصل‌بندی شده نیست، عنصر می‌نامند. به سخن دیگر، نشانه‌هایی که حول دال مرکزی مفصل‌بندی می‌شوند، وقته نام دارند. وقته‌ها قبل از آنکه در یک گفتمان مفصل‌بندی شوند، در حوزه‌ی گفتمانی قرار دارند؛ و عنصر نامیده می‌شوند. بر عکس وقته‌ها، **لحظه‌ها**<sup>۳</sup> عبارتند از موقعیت‌ها و عناصری که در درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده‌اند و به هویت و معنایی موقت دست یافته‌اند. ( Laclau and Mouffe , 1985: 105)

**زنجیره‌ی هم‌ارزی و تفاوت**<sup>۴</sup>: در عمل مفصل‌بندی، دال‌های اصلی با یکدیگر در زنجیره هم - ارزی ترکیب می‌شوند. این دال‌ها نشانه‌هایی بی‌محتوایند، یعنی به خودی خود بی‌معنایند تا اینکه از طریق زنجیره هم‌ارزی با سایر نشانه‌هایی که آنها را از معنا پرمی‌کنند، ترکیب می‌شوند و در مقابل هویت‌های منفی دیگری قرار می‌گیرند که به نظر می‌رسد تهدیدکننده آنها باشند. اما هیچگاه هم‌ارزی نمی‌تواند به حذف کامل تفاوت‌ها بینجامد. (Laclau and Mouffe, 1985:127)

**انسداد یا توقف :** انسداد<sup>۵</sup> یعنی تعطیلی موقت در هویت بخشی به نشانه‌ها و تثبیت موقت

۱. Credibility

۲. Elements

۳. Moments

۴. Equivalence and Difference

۵. Closure

معنای یک نشانه در یک گفتمان، که البته هیچ‌گاه کامل نیست و همواره نسبی و موقتی است.  
(Laclau, 1990:28)

**دال مرکزی:** مفهوم دال مرکزی توسط لاکان ابداع شد و لاکلا و موفه این مفهوم را از لاکان وام گرفتند. به اعتقاد لاکان دال مرکزی 'نشانه‌ای است که سایر نشانه‌ها حول آن نظم می‌گیرند. هسته مرکزی منظومه گفتمانی را دال مرکزی تشکیل می‌دهد.

**حوزه گفتمانی:** حوزه گفتمانی<sup>۱</sup> (یا حوزه گفتمان‌گونگی) عبارتست از محفظه‌ای از معانی اضافه و بالقوه در بیرون از منظومه گفتمانی خاص که توسط آن طرد شده‌اند، و از طرف دیگر مواد خامی برای مفصل‌بندی‌های جدید مهیا می‌کنند. (حقیقت، ۱۳۸۵: ۵۱۸)

**از جا شدگی:** از جا شدگی<sup>۲</sup>، تمایل به فروپاشی نظم و به هم ریختن گفتمان موجود دارد؛ و جامعه را به بحران هدایت می‌کند. آنها در دنیای جدید تأثیری دوسویه دارند: از یک سو هویت‌های موجود را تهدید می‌کنند و از سوی دیگر مبنایی هستند که هویت‌های جدید بر اساس آنها شکل می‌گیرند. پیامدهای از جا شدگی عبارتند از: موقتی بودن، امکان و آزادی یا فقدان ساختار عینیت یافته.  
(Laclau, 1990:41-42)

**مشروط یا محتمل بودن:** مشروط یا محتمل بودن<sup>۳</sup> از مفاهیم کلیدی نزد لاکلا و موفه است. آنها این مفهوم را در دو بعد در نظر می‌گیرند. از یک سو امکان، یعنی فقدان قانون‌های عینی تحول تاریخی و نفی ضرورت و در واقع تصادفی دیدن پدیده‌های تاریخی که ناشی از مفصل‌بندی‌های هژمونیک هستند؛ و از سوی دیگر، امکان، به بیرونی بودن شرایط وجود هر ماهیت اشاره دارد. (حقیقت، ۱۳۸۵: ۵۲۱)

**ضدیت یا خصومت:** اهمیت مفهوم ضدیت<sup>۴</sup> یا خصومت در آن است که هرچیز در ارتباط با غیرهویت می‌یابد؛ چرا که اشیا دارای ذات و هویت ثابتی نیستند و تنها در ارتباط با دیگری و ضدیتی که با آن برقرار می‌کنند، هویت می‌یابند. (Laclau, 1990:27-28)

۱. Nodal point

۲. Field of discursively

۳. Dislocation

۴. Contingency

۵. Antagonism

فردیت<sup>۱</sup>، عاملیت اجتماعی<sup>۲</sup> و سوژگی سیاسی<sup>۳</sup>: لاکلا و موفه دیدگاه آلتوسر را در این مورد که هویت‌های سوژه‌ها به شکل گفتمانی ساخته شده‌اند، می‌پذیرند؛ اما دلالت ضمنی دیدگاه او بر جبرگرایی را انکار می‌نمایند. ایشان قائل به تمایز میان موقعیت‌های فرد و فردیت سیاسی هستند. مفهوم موقعیت سوژه مربوط به اشکال متعددی است که توسط آن کارگزاران خودشان را در درون گفتمان‌ها به عنوان کنشگران اجتماعی تصور می‌کنند و مفهوم فردیت سیاسی مربوط به زمانی است که کنشگران به شکل‌های بدیع عمل می‌نمایند، یا به اتخاذ تصمیم می‌پردازند. (2002:48) و (Jorgensen and Phillips

در این مقاله به دلیل بررسی گفتمان‌های امام خمینی (ره) و یورگن هابرماس، با تأکید بر نظریه تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه؛ الزام به طرح مفاهیم و تعریف آنها بود. این مفاهیم در آشکارسازی مطالب بعدی بسیار مؤثر واقع خواهند شد. در همین راستا، ابتدا به ویژگی‌های گفتمان از نگاه لاکلا و موفه پرداخته و سپس مقاله را با بررسی گفتمان‌های امام و هابرماس، ادامه خواهیم داد.

### ویژگی‌های گفتمان از نگاه لاکلا و موفه:

۱. اولین و مهم‌ترین ویژگی گفتمان لاکلا و موفه، نفی ذات‌گرایی و تأکید بر ربطی بودن هویت‌هاست.
۲. از آنجا که هیچ معنای دائمی و ذاتی وجود ندارد، وقتی یک شیء، معنادار می‌شود که در گفتمان خاص قرار گیرد.
۳. به دلیل رابطه قراردادی میان دال و مدلول یا معنا و نشانه، برای تثبیت یک معنا و تشکیل یک گفتمان همواره وجود رقیب، معارض و دشمن ضروری است. یعنی همواره «غیر» و «دگر» وجود دارد. این ویژگی از اندیشه‌های دریدا به گفتمان لاکلا و موفه راه یافته است.
۴. اگر نشانه‌ها نمی‌توانند معانی دائمی داشته باشند، بلکه همواره ممکن است معنای متفاوت داشته باشند، هیچ گفتمانی هم نمی‌تواند همواره ثابت و پابرجا بماند. بقای هرگفتمان

۱. Subjectivity

۲. Social agency

۳. Political subjectivity

بستگی کامل به این دارد که تا چه قدر بتواند بر اذهان سوژه‌ها و افراد تسلط داشته باشد.

۵. سیاست و قدرت در درجه اول اهمیت قرار دارد. یعنی آنچه تعیین کننده است سیاست و قدرت است. قدرت در گفتمان لاکلا و موفه «قدرت نرم، فراگیر و مویرگی فوکویی» است نه قدرت سخت و غیرقابل انعطاف ویری. قدرت یعنی توانایی ایجاد نظام حقیقت و تعیین معیار صدق و کذب، ملاک قدرت در اینجا داشتن توپ و تانک و... نیست.

با توجه به این ویژگی‌ها، کاربرد الگوی تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه در مباحث سیاسی و حوزه‌های گفتمانی اندیشمندان و اندیشه‌های مطرح، بر محورهای زیر تمرکز خواهد یافت:

- شناسایی فضای تخصم و فرایند غیریت‌سازی بین گفتمان‌ها
- عوامل بحران و بی‌قراری در گفتمان مسلط و زمینه‌یابی گفتمان جدید در فرایند روابط هژمونیک

- فضای مجازی و آرمان مطلوب گفتمان نوظهور
- زمینه‌های ظهور و تفوق گفتمان: معیارهای اعتبار و در دسترس بودن
- نقش سوژگی سیاسی و رهبران در پیدایش و عینیت‌یابی گفتمان‌ها
- دال مرکزی، مفصل‌بندی و چگونگی هم‌نشینی نشانه‌ها در گفتمان

قابل ذکر است که این محورها را می‌بایست به صورت ترتیبی و مرحله‌ای در نظر گرفت. نخستین قدم، شناسایی فضای تخصم و غیریت‌سازی بین نیروهای سیاسی مختلف موجود در جامعه است. در هر جامعه‌ای معمولاً تعدادی از نیروهای سیاسی وجود دارند که در وضعیت غیریت‌سازی و تخصم قرار دارند. هر کدام از این نیروهای سیاسی با محور قراردادن وجوه هم‌ارزی، به یک گفتمان تعلق دارند. (Laclau and Mouffe, 1985:74)

در نظریه گفتمان لاکلا و موفه، معانی و نشانه‌ها همواره در دورن گفتمان‌ها شکل می‌گیرند و مبارزه بر سر خلق معنا نقش محوری دارد. در چارچوب این نظریه، نزاع و تقابل بر کل جامعه سایه انداخته است و نیروی پیش‌راننده‌ی آن است. هیچ گفتمانی هرگز به صورت دائمی تثبیت نمی‌شود، زیرا هر گفتمانی در نزاع با گفتمان‌های دیگر است که سعی دارند واقعیت را به گونه‌ای دیگر تعریف کنند و خط مشی‌های متفاوتی برای عمل اجتماعی ارائه کنند. غیریت‌سازی‌های اجتماعی وقتی پیدا می‌شوند که هویت‌های متفاوت همدیگر را نفی و طرد سازند.



## بهره‌گیری از روش تحلیل گفتمانی در گفتمان امام و هابرماس:

۱- شناسایی فضای تخصص: اولین قدم برای تحلیل سیاسی در چارچوب این نظریه، شناسایی حداقل دو گفتمان متخصص است که با هم رابطه‌ای غیرت‌سازانه برقرار کرده‌اند. گفتمان همواره به واسطه دشمن‌هویت پیدا می‌کند و نظام معنایی خود را براساس آن تنظیم می‌کند. وجود گفتمانی که مطلقاً به تنهایی بر جامعه‌ای حاکم باشد براساس این نظریه امکان‌پذیر نیست و هرگز نمی‌توان سیر تحول یک گفتمان یا نظام معنایی آن را مورد بررسی قرار داد؛ مگر آنکه آن را در مقابل یک دشمن قرار داد. درحقیقت، برای بررسی ساختارنظام معنایی یک گفتمان باید آن را در مقابل ساختار نظام معنایی گفتمان رقیبش قرار داد و نقاط درگیری و تفاوت‌های معنایی را پیدا کرد؛ در همین راستا گفتمان امام با گفتمان پهلویسم غیرت‌سازی کرده و تولیدمعنا می‌کند و گفتمان هابرماس براساس تعامل‌گرایی با مدرنیته و سرمایه‌داری غیرت‌سازی کرده و به‌خلق معنا می‌پردازد.

۲- تعیین زمان و مکان: همزمان با شناسایی گفتمان‌های متخصص، باید مقطع زمانی و موقعیت مکانی گفتمان‌های مورد نظر را نیز تعیین کرد. گفتمان‌ها در زمان و مکان وجود دارند و برای بررسی آنها حتماً باید محدوده زمانی و موقعیت جغرافیایی آنها مد نظر قرار گیرد. در همین رابطه از نظر موقعیت مکانی و جغرافیایی گفتمان امام در ایران مفصل‌بندی می‌شود و سپس در حوزه‌های گسترده‌تر مانند جهان اسلام مطرح می‌شود. گفتمان هابرماس نیز در اروپای غربی و غرب قابل طرح است و سپس اندیشه‌های وی در سطح جهان مطرح می‌گردد. اما درخصوص تعیین دوره زمانی، بسته به اینکه کدام مناسبات میان آن گفتمان‌ها را تحلیل خواهیم نمود، روش کار اندکی متفاوت خواهد بود. در هر صورت تحلیلی از این دست از دو حالت خارج نیست. اول، بررسی یک دوره زمانی مشخص از تعاملات دو یا چند گفتمان، و دیگر، بررسی چگونگی شکل‌گیری یک گفتمان و سیر تحول آن از زمان فعال شدنش تا زمان حال یا تا زمان مشخصی در گذشته. (البته با در نظر گرفتن تعاملات آن با گفتمان‌های رقیب) به این ترتیب اگر هدف از تحلیل گفتمان، تحلیل تحولات سیاسی اجتماعی یک دوره تاریخی خاص باشد، می‌توان با شناسایی نقاط مهم تاریخی، مفصل‌بندی گفتمان‌های مورد نظر را مشخص کرد و با هم مقایسه نمود؛ اما اگر هدف از تحلیل گفتمان، تبارشناسی یک گفتمان باشد، روش کار همچنان متفاوت خواهد بود. به عبارت دیگر گاه ممکن است هدف از بررسی زمان، فعال شدن یک گفتمان در یک منطقه جغرافیایی خاص و ورود آن به نظم گفتمانی سیاسی باشد؛ یا اینکه بررسی تبارشناسانه منشأ شکل‌گیری و تحولات بعدی یک گفتمان تا زمان حال و تعاملات و تأثیرات

دیگر گفتمان‌های حاضر در صحنه اجتماع بر روند تحول آن مد نظر باشد. پیش از آنکه چگونگی ورود یک گفتمان غیرسیاسی به نظم گفتمانی سیاسی مورد بحث قرار گیرد لازم است نظم حاکم بر کلیه گفتمان‌های فعال در جامعه بررسی شود.

برای اشاره به فضای خارج از گفتمان، لاکلا و موفه از اصطلاح حوزه گفتمان‌گونگی استفاده می‌کنند. یورگنسن و فیلیپس نیز برای نظم بخشیدن به حوزه گفتمان‌گونگی در نظریه لاکلا و موفه از اصطلاح نظم گفتمانی فرکلاف بهره می‌گیرند. فرکلاف کلیه گفتمان‌های مرتبط به هم موجود در جامعه را به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌کند و هرکدام از آنها را یک نظم گفتمانی<sup>۱</sup> می‌نامد. بعضی از نظم‌های گفتمانی عبارتند از: نظم گفتمانی سیاسی، نظم گفتمانی دینی (مذهبی)، نظم گفتمانی رسانه-ای، و ... . مثلاً در نظم گفتمانی سیاسی کنونی ایران گفتمان اصول‌گرا، گفتمان اصلاح‌طلب، گفتمان اعتدالی و ... را می‌توان یافت. حال موضوع قابل طرح این است که چگونه گفتمانی که در نظم گفتمانی متفاوتی قرار دارد، وارد نظم گفتمانی سیاسی می‌شود. به عبارت دیگر به عنوان مثال، چه اتفاقی افتاد که گفتمانی مانند شیعه در ایران از نظم گفتمانی دینی خارج شده و در قالب اسلام سیاسی تحت گفتمان امام وارد نظم گفتمانی سیاسی ایران شد؟ برای پاسخ به این پرسش در ذیل نظریه تحلیل گفتمانی، فرضیه‌ای مطرح می‌شود که شاید در انجام دادن اینگونه پژوهش‌ها مفید باشد؛ براساس این فرضیه، خارج شدن یک گفتمان از نظم گفتمانی خود و ورود آن به نظم گفتمانی سیاسی به واسطه تحریک شدن آن توسط یکی از گفتمان‌های فعال در نظم سیاسی صورت می‌پذیرد. منظور از تحریک شدن آن است که این گفتمان غیرفعال در نظم گفتمانی سیاسی در رابطه‌ای غیریت‌سازانه با گفتمان حاکم سعی می‌کند با طرد آن، هویت پیدا کند؛ برای مثال گفتمان امام خمینی (ره) با محوریت اسلام سیاسی، اگرچه در سال ۱۳۵۷ تبدیل به گفتمان حاکم هژمونیک و مسلط در ایران شد؛ ولی زمان فعال شدن آن به گذشته‌ای دورتر باز می‌گردد. ریشه‌های سیاسی شدن تشیع در تاریخ معاصر ایران را شاید بتوان در رابطه خصمانه و غیریت‌سازانه‌ای که گفتمان پهلویسم با آن برقرار کرد، جستجو نمود. گفتمان پهلویسم، درعین حال که نوعی استبداد شاهی را درخود می‌پروراند، تجدد و غرب‌گرایی را نیز از گفتمان مشروطه به بعد درخود مفصل‌بندی کرده بود. به دلیل نگرش‌های غرب-گرایانه و تجدد طلبانه، این گفتمان از سال ۱۳۰۷ به بعد مجموعه کردارهای غیریت‌سازانه‌ای را با

1. orders of discourse

تشیع و سنت‌های فرهنگی و دینی مردم بنا نهاد که باعث شد گفتمان تشیع از نظم گفتمانی دینی خارج شده و به حوزه مقاومت در نظم گفتمانی سیاسی کشانده شود. اوج این کردارهای خصمانه را شاید بتوان در حوادث کشف حجاب جستجو کرد. ایجاد رابطه خصمانه و برجسته‌تر شدن گفتمانی که با آن رابطه‌ای خصمانه برقرار شد، با هم رابطه‌ای مستقیم دارند. هرچه خصومت گفتمان حاکم با گفتمان رقیب بیشتر شود آن گفتمان برجسته‌تر و قوی‌تری می‌شود. با قوی‌تر شدن گفتمان رقیب، گفتمان حاکم مجبور به نشان دادن خصومت بیشتری می‌شود و این روند شاید در نهایت به هژمونیک شدن گفتمان رقیب و فروپاشی گفتمان حاکم بیانجامد. گفتمان امام نیز در بدو شکل‌گیری‌اش دارای خواسته‌های محدود بود، اما هرچه خصومت پهلویسم با این گفتمان و دال مرکزی آن، اسلام، بیشتر شد خواسته‌های اسلام سیاسی نیز جدی‌تر و بنیادی‌تر شد تا اینکه حدوداً از دهه‌ی ۱۳۴۰ به بعد به تشکیل حکومت سیاسی می‌اندیشید. با ادامه و افزایش خصومت گفتمان پهلویسم با گفتمان اسلام-سیاسی یا گفتمان امام در نهایت تا سال ۱۳۵۷ هژمونی پهلویسم فروپاشید و حاکمیت به دست گفتمان امام با محوریت اسلام افتاد. غیریت‌سازی هابرماس نیز با نظام سرمایه‌داری غرب و عقلانیت ابزاری حاکم بر این نظام است. هابرماس مطرح می‌نماید که بایستی عقلانیت تفاهمی و سپس عقلانیت رهایی‌بخش جانشین عقلانیت ابزاری شده و انسان را از بردگی و ابزاروارگی نجات دهند. (برگرفته از کشیشیان، ۱۳۸۸)

۳- منازعات معنایی و تحولات اجتماعی: هدف از تحلیل گفتمانی، روایت صرف رویدادهای تاریخی نیست، بلکه باید این رویدادهای تاریخی و تحولات اجتماعی را در سایه تحولات معنایی بررسی کرد. بر اساس نظریه گفتمان، تمامی تحولات اجتماعی حاصل منازعات معنایی میان گفتمان‌هاست. گفتمان‌ها همواره در تلاش برای حفظ معنای «خودی» و طرد معنای «دیگری» هستند. اهمیت معنا در نظریه گفتمان از آن روست که تنها از طریق استیلای معنایی بر ذهن سوژه‌هاست که چهره قدرت طبیعی و مطابق با عقل سلیم جلوه می‌کند و به همین دلیل مورد موأخذه قرار نمی‌گیرد؛ از این رو سلطه معنایی بر افکار عمومی بهترین و مؤثرترین شیوه اعمال قدرت است. گفتمان‌ها همواره به واسطه سازوکارهای معنایی بر سر‌تصاحب افکار عمومی با هم در حال رقابتند و بقیه تحولات اجتماعی تابع منازعات معنایی هستند. بنابراین عمل اجتماعی با معنا گره خورده است و نمی‌توان به بررسی رویدادهای اجتماعی پرداخت مگر آنکه نظام معنایی حاکم بر تحولات را هم مد نظر قرار داد.

۴- معنا و متن در تحلیل گفتمان: نظریه گفتمان لاکلا و موفه اگرچه ارجاعات زیادی به معنا و نشانه

دارد، ولی دارای ابزاری برای تحلیل‌های معنایی نیست و این شاید اصلی‌ترین نقطه ضعف این نظریه است. تحلیل معنایی بدون تحلیل متن مسیر نامطمئن و لغزنده‌ای است که باعث افزایش ضریب خطای تحلیل‌گر می‌شود. درحقیقت، برای نشان دادن منازعات معنایی میان گفتمان‌ها ضرورتاً باید به متونی مانند مطبوعات، کتاب‌ها و سخنرانی‌ها مراجعه کرد، اما این نظریه فاقد روشی برای تحلیل متن است. در مقابل برخی روش‌های تحلیل گفتمان مانند تحلیل گفتمان نقش‌گرا و تحلیل گفتمان انتقادی، چون ریشه در زبان‌شناسی دارند، دارای ابزارهای کارآمدی برای تحلیل متن هستند. اساس نگرش این گفتمان‌ها به متن غالباً ریشه در دیدگاه‌های مایکل هلیدی، پیشرو زبان‌شناسی نقش‌گرای جدید دارد، هلیدی معتقد است نقش یا کارکرد<sup>۱</sup> زبان بر صورت<sup>۲</sup> زبان ارجحیت دارد. نظریه‌ای که هلیدی دیدگاه‌های خود را در آن گرد آورده به دستور نقش‌گرای نظام مند<sup>۳</sup> معروف است. از نظر هلیدی زبان سه فرانتش<sup>۴</sup> عمده به عهده دارد: فرانتش اندیشگانی<sup>۵</sup>، فرانتش بینافردی<sup>۶</sup> و فرانتش متنی<sup>۷</sup>. هلیدی به نقل از فاولر، این فرانتش‌های سه‌گانه را این‌گونه توضیح می‌دهد: اولین نقش زبان نقش اندیشگانی است که برای بیان محتوا به کار می‌آید. به واسطه این نقش است که گوینده یا نویسنده به تجربیاتش از پدیده‌های جهان واقعی تجسم می‌بخشد و این امر تجربه‌اش از جهان درونی خودآگاهی گوینده، واکنش‌هایش، شناختش، دریافت‌هایش و همچنین کنش‌های زبانی صحبت کردن و فهمیدنش را نیز در برمی‌گیرد ... در درجه دوم زبان نقشی دارد که می‌توان آن را بینافردی نامید. در اینجا گوینده از زبان به مثابه ابزاری برای ورود خودش به رویداد گفتاری بهره می‌جوید، برای بیان حرف‌هایش، نگرش‌هایش، ارزیابی‌هایش و همچنین بیان رابطه‌ای که او بین خود و شنونده‌اش بنا می‌کند، مانند اطلاع‌رسانی، پرسش، احوال‌پرسی، قانع‌سازی و مانند آن ... اما نقش سوم، نقش متنی است که از طریق آن زبان به خلق متن می‌پردازد و بین خود و شرایط رابطه برقرار می‌کند. در این شرایط گفتمان ممکن می‌شود، زیرا گوینده یا نویسنده می‌تواند متن را تولید کند و

1. function

2. form

3. Systemic Functional Grammar

4. metafunction

5. Ideational metafunction

6. Interpersonal metafunction

7. textual metafunction

شنونده یا خواننده می‌تواند آن را تشخیص دهد. (Halliday, 1971:329-332) نگاهی چند نقشی به متن و به زبان به طور عام، همان طور که فرکلاف می‌گوید، می‌تواند ادعای فوکو را مبنی بر اینکه متن و گفتمان به اجتماع ساخت می‌دهند به صورت عملی نشان دهد. «متون، در نقش اندیشگانی‌شان، نظام‌های دانش و باور - و آنچه را که فوکو ابژه می‌نامد - می‌سازند، و در نقش بینافردیشان سوژه‌های اجتماعی - یا به اصطلاح دیگر، هویت‌ها و اشکال خود - و روابط اجتماعی میان (گروه‌های) سوژه‌ها را می‌سازند.» (Fairclough, 1995:6) در واقع هدف نهایی تحلیل متن، توصیف ساخت‌های زبانی است تا نشان داده شود که چگونه این ساخت‌ها تحت تأثیرات ایدئولوژیک ساخت‌های کلان اجتماعی هستند و بدان طریق به بازتولید آنها می‌پردازند. بنابراین «تحلیل متون نباید به طور تصنعی از تحلیل کردارهای گفتمانی و نهادی جدا شود.» دستور نقش‌نگرای هیلیدی، نظریه پیچیده و مفصلی است که به کارگیری آن برای محققان غیرزبان‌شناس بسیار مشکل است. در اینجا فقط بخش کوچکی از این نظریه که بتواند برای تحلیل در چارچوب نظریه لاکلا و موفه مفید باشد بیان می‌گردد. در دستور نقش‌نگرا متن را به دو صورت می‌توان بررسی کرد: در سطح جمله و در سطح بالاتر از جمله. در سطح جمله سازوکارهای مختلفی برای بازنمایی واقعیت بکار می‌رود که می‌تواند دارای تأثیرات سیاسی جدی بر ذهن خواننده یا مخاطب باشد. یکی از این سازوکارها ساختار معلوم یا مجهول است. جمله معلوم، جمله‌ای است که فاعل یا کننده‌کار در آن بیان می‌شود، ولی در جمله مجهول فاعل یا در انتهای جمله معمولاً قبل از فعل می‌آید یا اینکه کلاً حذف می‌شود. بنابراین بررسی ساختار درونی جمله می‌تواند در آشکار ساختن معانی ایدئولوژیک متن بسیار روشن‌گر باشد. اما تحلیل تک تک جمله‌های متن، اگرچه برای تحلیل بعضی از جمله‌های مهم می‌تواند راهگشا باشد، عمل فرساینده و طولانی است که برای بررسی متون طولانی فاقد کارایی است. یکی از راهکارهایی که هیلیدی برای تحلیل متون بزرگتر از «جمله» پیشنهاد می‌دهد گزینش واژگانی است. برای اشاره به رویدادها و پدیده‌های جهان خارج، زبان امکانات واژگانی مختلفی را در اختیارمان قرار می‌دهد و استفاده از هر کدام از واژه‌ها نشان دهنده نگرش‌های ما به آن پدیده یا رویداد است، مثلاً استفاده از واژه‌های به قتل رسیدن، کشته شدن یا شهید شدن دارای بارمعنایی متفاوتی است که در ادامه مباحث از این روش استفاده خواهد شد. با کنار هم نهادن مجموع واژه‌های «خودی» متن و در تقابل گذاشتن آن با مجموع واژه‌های مربوط به گفتمان رقیب می‌توان به نقاط درگیری معنایی میان گفتمان‌ها پی برد.

متن، معنا و کردارهای اجتماعی: همان‌طور که پیش از این گفته شد، تحلیل گفتمانی در چارچوب نظریه گفتمان لاکلا و موفه تحلیل منازعات معنایی میان گفتمان‌های متخاصم است. این منازعات معنایی در صورت‌های مختلفی در اجتماع نمود پیدا می‌کند به گونه‌ای که همه کردارهای اجتماعی افراد و گروه‌های سیاسی را در برمی‌گیرند. کردارهای اجتماعی را می‌توان از جهت به کارگیری زبان یا عدم به کارگیری زبان به دودسته تقسیم کرد: کردارهای گفتمانی زبانی و کردارهای گفتمانی غیرزبانی. تولید گفتار و نوشتار به هرشکلی، از جمله سخنرانی، مقاله، متون مطبوعاتی، برنامه‌های صوتی و تصویری، مصاحبه، گفت و گو و غیره، جزء کردارهای گفتمانی زبانی هستند، و کردارهای دیگری مانند تحریم‌ها و حمایت‌های مالی، رأی‌دادن و رأی‌ندادن، حبس، توقیف، جنبش‌های خیابانی و ضرب و جرح که به‌طورمستقیم با به‌کارگیری زبان ارتباط ندارند جزء اعمال گفتمانی غیرزبانی هستند. نگاهی گذرا به کردارهای گفتمانی زبانی و غیرزبانی نشان می‌دهد که آنها دارای یک ویژگی مشترک و مهم هستند؛ هر دو در پی برجسته‌ساختن «خودی» و به حاشیه راندن «دیگری» هستند. درحقیقت برجسته‌سازی و به حاشیه‌رانی سازوکار مشترک حاکم بر کلیه کردارها و رفتارهای گفتمان‌های سیاسی است. متونی که در سطح جمله و بالاتر از سطح جمله مورد بررسی قرار می‌گیرند، نشان می‌دهند که در هر دو سطح؛ بخشی مورد تأکید قرار می‌گیرد و بخش دیگری به حاشیه رانده می‌شود؛ برای مثال معلوم و مجهول ساختن جمله، به ما این امکان را می‌دهد که مفعول را برجسته کنیم و فاعل را طرد و حذف سازیم. در سطح بالاتر از جمله نیز گزینش واژگانی باعث می‌شود تا متن در قالب دو قطب مثبت و منفی سامان یابد. قطب مثبت همواره در پی برجسته ساختن «خودی» و قطب منفی همواره در پی حذف و طرد «دیگری» است. کردارهای گفتمانی غیرزبانی گروه‌های سیاسی نیز تنها به دو هدف صورت می‌گیرند: تقویت و برجسته ساختن گفتمان «خودی» و تضعیف، طرد و به حاشیه‌راندن گفتمان «دیگری». در واقع کردارهای گفتمانی زبانی و غیرزبانی، که راهکار بسیار مناسبی برای تحلیل یک جا و منسجم کلیه رفتارهای سیاسی - اجتماعی گفتمان‌هاست، ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. هر دسته از این اعمال در پی برجسته‌ساختن «خودی» و حذف «دیگری» هستند. ریشه این کردارهای قطبی و دوگانه سوژه‌ها و گروه‌های سیاسی در ذهنیت قطبی سوژه‌ها نهفته است؛ سوژه در نظریه گفتمان لاکلا و موفه همان سوژه لاکان است. این سوژه همواره میان آن احساس کمالی که از دوران کودکی در ناخوابگاه خود دارد و هویت‌هایی که از سوی گفتمان به او تحمیل می‌شود در تعارض است و سعی می‌کند به آن کل بودگی دوران کودکی تبدیل شود ولی

نمی‌تواند. سوژه تعارض و تناقضی میان خود و بیرون احساس می‌کند و این غیر بیرونی در عین حال که در تناقض با درون سوژه است، وجودش ضروری است، زیرا همین تناقض مرجع هویت او نیز است. هویت‌یابی سوژه به واسطه وجود تعارض میان درون و بیرون به روایت لاکان را می‌توان با شیوه معنایابی یک نشانه به واسطه بیرون سازنده به روایت دریدا مقایسه کرد. از نظر دریدا، نشانه همواره در تعارض با بیرونی است که هم باعث مسدود و محدود شدن هویت و معنای یک نشانه می‌شود و هم، در عین حال، پیش شرطی برای ساختن هویت درون آن به شمار می‌آید. در واقع این وضعیت را می‌توان با رابطه میان روشنایی و تاریکی مقایسه کرد. هر دوی اینها غیر بیرونی و دیگر خارجی یکدیگر هستند و وجود هریک برای فهمیدن دیگری ضروری است. اگر همه جا روشنایی مطلق باشد، دیگر واژه روشنایی هویت و معنای خود را از دست خواهد داد و اگر همه جا تاریکی مطلق باشد، در واقع، دیگر خود تاریکی هم مفهومی نخواهد داشت؛ تاریکی و روشنایی در تقابل با یکدیگر معنا پیدا می‌کنند. به این ترتیب، سوژه و نشانه‌ها برای هویت‌یابی همواره به یک غیر یا دشمن نیاز دارند و همان غیر مانع هویت‌یابی کامل آنها می‌شود. این تناقض، تعارض و مرز میان درون و بیرون همواره در عرصه‌ای نامشخص در سیلان است و به همین دلیل هویت سوژه و معنای نشانه نیز هرگز ثابت نمی‌شود و همواره احتمال تغییر و دگرگونی آن می‌رود. هویت جمعی و گروهی نیز دقیقاً همانند هویت سوژه یا هویت فردی حاصل می‌شود. در این جا نیز غیریت‌سازی اجتماعی نقش اصلی را ایفا می‌کند. هرگفتمانی ضرورتاً نیاز به گفتمان رقیب دیگری دارد تا به واسطه آن هویت یابد. هیچ جامعه یکدستی را نمی‌توان تصور کرد که در آن فقط یک گفتمان یا، به عبارت دیگر، تنها یک نوع جهان‌بینی و طرز تفکر حاکم باشد. هرگفتمانی به منظور هویت یافتن به ناچار شروع به تولید دشمن برای خود می‌کند. البته گاه گفتمان‌ها بیش از یک غیر دارند و از مجموعه‌ای از غیریت‌ها برای هویت‌یابی در شرایط مختلف استفاده می‌کنند، از این رو می‌توان بین غیرخارجی<sup>1</sup> و غیرداخلی<sup>2</sup> تمایز قائل شد؛ برای مثال در خصوص گفتمان اصول‌گرا در جمهوری اسلامی ایران می‌توان گفت که آمریکا و اسرائیل غیرخارجی آن را تشکیل می‌دهند و گفتمان اصلاح‌طلب غیرداخلی آن را می‌سازد. به همین ترتیب، کلیه نهادهایی هم که وابسته به یک گفتمان هستند به واسطه همان

1. External other

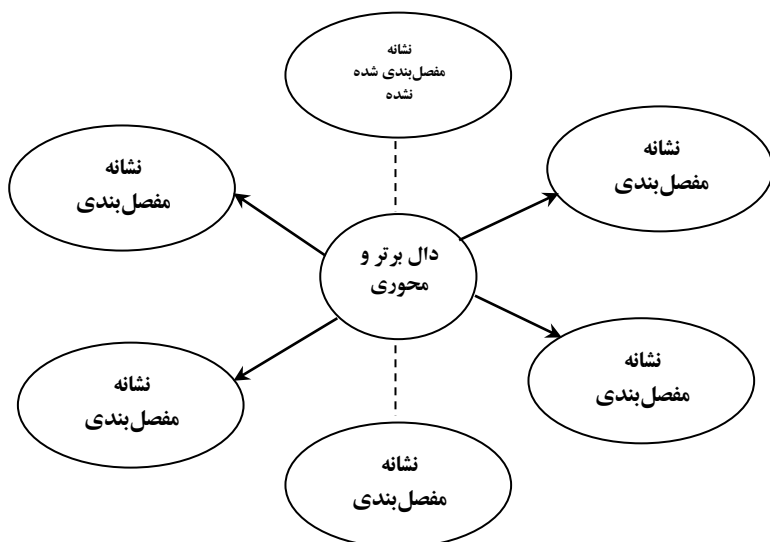
2. Internal other

غیریت‌ها هویت می‌یابند. این غیریت‌سازی‌های گفتمانی در کردار نهادهایی مانند رادیو، تلویزیون، مطبوعات و شبکه‌های اجتماعی مجازی و غیرمجازی، به خوبی نمایان می‌شود و این کار نیز به واسطه سوژه‌ها و افرادی صورت می‌گیرد که اداره بخش‌های کلیدی این نهادها را به عهده دارند. بنابراین، به نظر می‌رسد که مرز میان هویت گفتمان‌ها، نهادها و سوژه‌ها کدر و نامشخص باشد، در هر صورت آنچه مهم است این است که این هویت‌ها شخصیتی واحد دارند و به یک صورت عمل می‌کنند. هویت گفتمان‌ها به کمک عمل هویت‌یابی سوژه‌ها تقویت می‌شود و هویت سوژه‌ها نیز تحت تأثیر موقعیت‌های سوژگی‌ای است که از طریق گفتمان‌ها به آنها تحمیل می‌شود. اما سؤال این‌جاست که وقتی سوژه‌ها در موقعیت‌های سوژگی گفتمان‌ها قرار می‌گیرند چگونه عمل می‌کنند؟ گفتمان‌ها چه نوع تأثیراتی بر ذهنیت، کردار و گفتار سوژه می‌گذارند؟ پاسخ این است که گفتمان‌ها به گونه‌ای عمل می‌کنند که ذهنیت سوژه را در راستای دو قطب «خودی» و «دیگری» سامان می‌دهند. براساس همین ذهنیت دوگانه کلیه رفتار و کردار سوژه به گونه‌ای شکل می‌گیرد که او تمامی پدیده‌ها را در قالب دوگانه خودی-دیگری می‌ریزد و این دوگانگی به صورت برجسته‌سازی و به حاشیه‌رانی در کردار و رفتار سوژه نمایان می‌شود. «خودی» برجسته شده و «دیگری» به حاشیه‌رانده می‌شود. بنابراین هویت‌یابی به واسطه غیریت‌سازی، و غیریت‌ها به کمک برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی شکل می‌گیرند. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت است. بدین طریق، قدرت هم به تولید معنا می‌پردازد و هم با به‌کارگیری ابزارهای انضباط و انقیاد، دشمن و غیر را حذف و طرد می‌سازد. به کمک همین سازوکار است که قدرت پس یک گفتمان با تأثیرگذاری بر ذهن سوژه‌ها اقدام به تولید اجماع و تعریف نشانه‌ها به شیوه‌ای خاص می‌کند و در واقع مدل‌های خاصی را به دال مرکزی گفتمان رقیب می‌چسباند و آن را هژمونیک می‌کند و همزمان سعی می‌کند با ساختارشکنی دال مرکزی گفتمان رقیب، مدل‌هایش را از دالش جدا کرده و هژمونی‌اش را بشکند. در حقیقت، برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی با تولید اجماع، چهره قدرت را طبیعی و بدیهی جلوه داده و آن را از نظرها پنهان می‌کند. (Habermas, 1971, 1980, 1981, 1984, 1988, 1390, 1392, 1394, 1395, 1396)

نمونه‌ی یک مفصل‌بندی گفتمانی در تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه اینچنین است:

### نمودار (۱-۱) مفصل‌بندی گفتمانی لاکلا و موفه





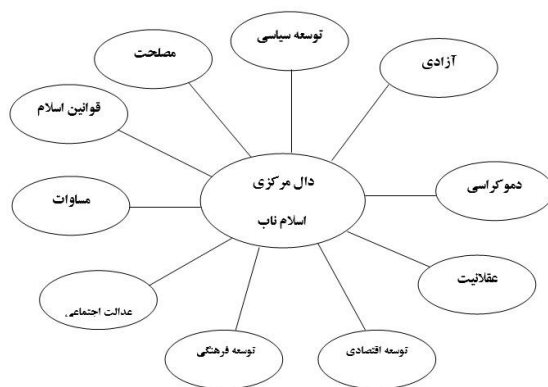
نمودار ۱-۱، مدل ارائه شده: (در بهروز لک، ۱۳۸۶: ۵۶۴)

با توجه به مدل گفتمانی لاکلا و موفه به ارائه مدل گفتمانی امام و هابرماس بر اساس نوع دال-های خاص آن‌ها و مفصل‌بندی گفتمانی آنها خواهیم پرداخت.

### گفتمان امام

#### نمودار (۱ - ۲) مدل گفتمانی امام بر اساس الگوی لاکلا و موفه:

مفاهیم از تجدد      نشانه مفصل‌بندی شده      مفاهیم از سنت



نمودار ۱-۲، مدل ارائه شده (در کثیپشان بهرگی، ۱۳۸۸: ۸۹)

قوانین اسلام، عدالت اجتماعی، مصلحت و مساوات مفاهیمی هستند که امام از سنت می‌گیرد و آزادی، دموکراسی، توسعه‌ی فرهنگی و عقلانیت مفاهیمی هستند که امام از تجدد می‌گیرد و تلفیق این دو به همراه نقد آنها و انتخاب مباحثی جدید در اندیشه‌های امام و گفتمان جمهوری اسلامی

مطرح شده توسط امام وجود دارد.

گفتمان امام از یک طرف بازتاب دهنده‌ی تمامی عناصر مترقی و انقلابی سایر گفتمان‌های زمان خود بود و از سوی دیگر دقایقی فراسوی نظام اندیشگی؛ سایر گروه‌ها را درخود انعکاس داده بود و به علت همخوانی که با نظام صدقی<sup>۱</sup> مسلط بر جامعه داشت، توانست در میان سایر گفتمان‌ها به گفتمان مسلط تبدیل شود و منزلتی استعلایی کسب نماید. (تاجیک، ۱۳۸۳: ۲۱۶) آنچنانکه با توجه به تحلیل گفتمان لاکلا و موفه مشخص می‌گردد، امام پس از نهضت پانزده خرداد، با گفتمان پهلویسم، که گفتمان حاکم بر ایران بود غیریت‌سازی کرد و این غیریت‌سازی با دال مرکزی اسلام ناب، مطرح گردید. واژگانی از قبیل قوانین اسلام، عدالت اجتماعی، مصلحت و مساوات مفاهیمی هستند که امام از آن‌ها بهره می‌گیرد تا غیریت‌سازی خود را با گفتمان پهلویسم انجام دهد. در مقابل این واژگان، عبارات قوانین غربی و غیراسلامی، بی‌عدالتی، سلطه اجنبی و عدم تساوی حقوق افراد، مطرح است؛ که با استفاده از برجسته‌سازی مفاهیم «خودی» منجر «به‌حاشیه‌رانی» واژگان «غیرخودی» شده و این برجسته‌سازی سبب می‌شود که گفتمان جدیدی، حول محور و مرکزیت اسلام ناب محمدی شکل گیرد. همین گفتمان جدید با مفصل‌بندی واژگان و عبارات مطرح شده جدید، به گفتمان هژمون تبدیل می‌شود. درست است که همزمان با گفتمان امام، گروه‌ها و عقاید دیگر از جمله ملی‌گرایان، مارکسیست‌ها و ... نیز به بیان گفتمان‌های خود، با تکیه بر واژگان آزادی، عدالت و ... می‌پردازند؛ اما امام می‌تواند گفتمان خود را به گفتمان غالب و مسلط تبدیل کند. امام همچنین با استفاده از مفاهیم آزادی و حریت در مقابل بندگی، بردگی و استعمار اجنبی، دموکراسی در مقابل خفقان و استبداد ستمشاهی، توسعه فرهنگی در برابر عقب افتادگی و عقب‌ماندگی فرهنگی و عقلانیت در برابر استبدادزدگی و مطیع صرف طاغوت زمانه بودن، مفاهیم قبلی را به حاشیه رانده و مفاهیم جدید را برجسته‌سازی نماید. مفاهیمی که امام از تجدد می‌گیرد، به فهم مجدد اسلام ناب مدد می‌رساند و پس از مفصل‌بندی، شاکله گفتمان جدیدی را رقم می‌زند که تحت عنوان گفتمان انقلاب اسلامی، در ایران شکل می‌گیرد و باعث به حاشیه‌رانی گفتمان پهلویسم می‌شود. این گفتمان پس از پیدا کردن جایگاه مستحکم در ایران، با مفاهیمی مانند صدور انقلاب، و ایجاد امت اسلامی گره خورده و به گفتمانی مطرح در سطح جهانی تبدیل می‌شود. با توجه به اینکه در این گفتمان مفاهیمی مانند

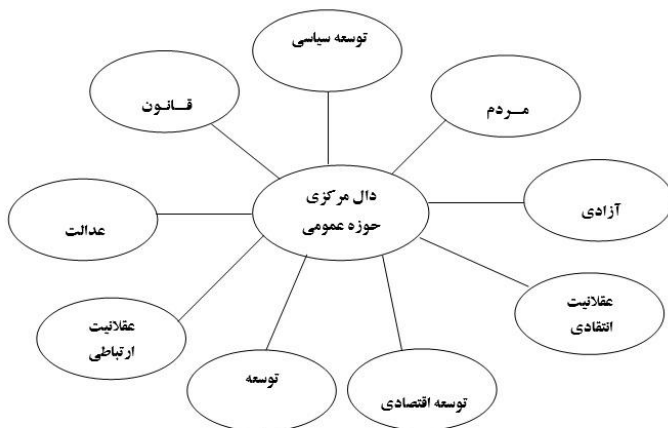
۱. Truth regimes

عدالت، آزادی، تساوی، ظلم ستیزی و استکبار ستیزی مطرح می‌شود؛ درمحل مختلف جهان اسلام و نیز در بین ملت‌های ستمدیده جهان جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده و بازتاب‌های این گفتمان در کشورهای دور و نزدیک، حرکت‌ها، جریان‌ها، جنبش‌ها و تحولات مهمی را رقم می‌زند که حتی از آن به بیداری اسلامی یاد می‌شود. (خمینی، ۱۳۷۸: شمارگان مختلف) در همین راستاست که گفتمان امام خمینی برجسته‌سازی می‌شود و گفتمان‌های رقیب به حاشیه رانده می‌شوند.

### گفتمان هابرماس

#### نمودار (۱-۳) مدل گفتمانی هابرماس بر اساس الگوی لاکلا و موفه

نمودار (۱-۳) مدل گفتمانی هابرماس بر اساس الگوی لاکلا و موفه



نمودار ۱-۳: مدل ارائه شده (در کشیشیان سیرکی، ۱۳۸۸: ۹۰)

نمودار ۱-۳: مدل ارائه شده (در کشیشیان سیرکی، ۱۳۸۸: ۹۰)

نگرش هابرماس نیز به جامعه، با توجه به دال مرکزی وی که حوزه عمومی و عرصه ظهور عقاید و نظرات جامعه است و مطرح شدن عقلانیت ارتباطی و عقلانیت انتقادی در اندیشه‌های وی؛ بازگو کننده گفتمانی بس مهم در عصر خویش است. بسیاری از دال‌ها و نشانه‌های مطرح شده توسط امام و هابرماس بی شباهت به یکدیگر نیستند، البته با برداشت‌های خاص خودشان از آن مفاهیم، تفاوت‌ها مشاهده می‌شود. هابرماس نیز در نوع خود صحبت از آزادی و رهایی از انقیاد عقلانیت ابزاری وابسته به سرمایه‌داری می‌کند و بدیل‌هایی را برای آن مطرح می‌نماید که ذیل عقلانیت مفاهمه‌ای و گفتگو طرح و بحث می‌شود. تأکید هابرماس به آزادی و رهایی از قید آنچه سلطه

مدرنیته می‌داند، بی‌شبهات به رهایی و آزادی از قید طاغوت‌های زمانه مطرح‌شده توسط امام نیست. تأکید هابرماس بر قانون و مطرح کردن آن به‌عنوان یکی از دال‌های مفصل‌بندی شده در گفتمان وی، شبهات‌هایی به تأکید امام بر قانون ولی از نوع اسلامی دارد. هردو مؤکداً به قانون اشاره می‌کنند، تفاوت فقط قانون موضوعه بشری در کنار قوانین الهی است. البته امام نیز به ضرورت قانون موضوعه بشری تأکید می‌ورزد، به همین دلیل نگارش و سپس بازنگری قانون اساسی مطرح می‌شود، تفاوت فقط در این است که قانون مورد نظر امام ناپستی با قانون شرع منافات داشته باشد. تأکید هردو بر مفهوم و جایگاه مردم در مشروعیت‌بخشی به حکومت نیز قابل مقایسه است. البته هابرماس مردم را شرط اولیه می‌داند و نگاهش این است که مردم در مشروعیت‌بخشی به حکومت حرف اول را می‌زنند و قدرت را به اقتدار تبدیل کرده و هزینه‌های فرمانبران را برای حکومت‌کردن، کاهش می‌دهند. ولی در بینش امام که متأثر از تفکر قرآنی «انسان خلیفه‌ی خدا بر روی زمین است»، ظرفیت‌های عملی گسترده‌ای وجود دارد. براساس این بینش، انسان دارای فطرتی خدا آشناست، در عمق وجدان خود به خدای خویش آگاهی دارد و انکارها و تردیدها، انحراف از سرشت اصلی او تلقی می‌شود. در تحلیل و تبیین دیدگاه امام در رابطه با مشروعیت مطالب مهم این است که: اولاً، بالذات و حقیقتاً حاکمیت مطلق از آن خداست و ضرورت این امر نفی حاکمیت‌های بشری به‌صورت تساوی «لا حول و لا قوة الا بالله» و... است. ثانیاً، پذیرش قانون برتر الهی برای نوع بشر و با در نظر گرفتن تساوی افراد بشر و ضرورت اجرای آن در جامعه است. چه این قانون امری است همگانی و مطابق مصالح عام افراد بشری و لذا به هیچ فرد خاص، گروه، طبقه یا جناحی امتیاز نمی‌دهد و برای همه به‌صورت یکسان وضع شده است. ثالثاً، تحقق قانون الهی جز از راه تحقق حکومت مردمی یعنی حکومتی که به‌وسیله‌ی مردم و از طریق اظهار آرای آنان یا اعلام رضایت آنان تشکیل می‌گردد، ممکن نیست. از این روی حکومت تشکیل شده مشروعیت خود را به لحاظ تأسیس و ایجاد از مردم جامعه خود اخذ می‌کند، ولی به لحاظ هدف و ضرورت تشکیل، اساس خود را اجرای قوانین الهی یا قوانین اسلام می‌داند. همچنین تأکید هردو بر مفاهیمی مانند عقلانیت، توسعه، نوسازی و تحول و همچنین دموکراسی و رأی مردم از شبهات‌های گفتمان‌های آنان نشانه دارد. تفاوت‌ها در مبانی اندیشه‌ای این دو اندیشمند است که با توجه به مکان طرح این اندیشه‌ها، حوزه گفتمان‌گونگی آنان را متفاوت می‌نماید. البته هم عصر بودن امام و هابرماس باعث می‌شود، که با توجه به بعد مکانی، و تفاوت در مبانی اندیشه‌ای؛ دغدغه‌های مشترک نیز داشته باشند. دغدغه‌های مشترک عبارتند از نقد عقلانیت ابزاری، نقد

مظاهر سرمایه‌داری، نقد مصرف‌گرایی و مصرف‌زدگی، تأکید بر حریت و آزادی، تأکید بر مفاهیم و گفت‌وگو، نگاه جهانی و ارائه راه‌حل‌های جهانی برای مشکلات بشری و قانون‌مداری، (هابرماس ۱۳۸۰ و ۱۳۸۴: صفحات مختلف) که می‌تواند از اشتراکات گفت‌وگویی این دو اندیشمند جریان‌ساز، یکی از غرب معاصر و دیگری از اسلام معاصر باشد.

### نتیجه‌گیری:

در این مقاله گفت‌وگوهای امام و هابرماس با تأکید بر تحلیل گفت‌وگوهای لاکلا و موفه، و با استفاده از مفاهیم گفت‌وگو، مفصل‌بندی، هژمونی، قابلیت دسترسی و اعتبار، زنجیره‌های هم‌ارزی و تفاوت، دال مرکزی، حوزه گفت‌وگویی، از جاشدگی، ضدیت، خصومت و غیریت‌سازی، فردیت، عاملیت اجتماعی و سوژگی سیاسی مورد بررسی هر چند مختصر قرار گرفتند. البته گفت‌وگو مطرح شده توسط این دو اندیشمند، با توجه به تحلیل گفت‌وگوهای انتقادی نیز قابل بررسی است. هابرماس خود از واضعان تحلیل گفت‌وگو انتقادی است و امام نیز با نظرات انتقادی که نسبت به جامعه و حکومت در زمانه خود مطرح می‌کند، به نوعی از واضعان گفت‌وگو انتقادی در ایران و اندیشه شیعه معاصر محسوب می‌گردد. البته بررسی مبتنی بر تحلیل گفت‌وگوهای انتقادی را به پژوهشگران دیگر یا پژوهش‌های بعدی خواهیم سپرد. همچنین امام و هابرماس از نگاه جامعه‌شناسی سیاسی، با تأکید بر مفاهیم فرد و جامعه، و همچنین ساختارهای موجود در جامعه؛ در مباحث ساختار-کارگزار نیز قابل مقایسه تطبیقی هستند. هر دو متفکر در بحث اولویت بخشیدن به کارگزار (عاملیت) یا ساختار، بحث تلفیق را پیش می‌کشند، و ارجحیت را صرفاً به کارگزار یا صرفاً به ساختار اعطا نمی‌نمایند، اشاراتی به این بحث در مطالعات قبلی نگارنده موجود است ولی بحث گسترده‌تر از این حیث تطابق نیز در مقالات و پژوهش‌های دیگری قابل طرح خواهد بود. اما آنچه به بحث این مقاله برمی‌گردد این است که گفت‌وگو، عرصه‌ی ظهور و بازتولید قدرت و در عین حال نقد و مقاومت در مقابل آن است. گفت‌وگو همچنین در منظومه‌ی تعاملات گفت‌وگویی و در رابطه پیچیده با شرایط اجتماعی و سیاسی قابل فهم و تحلیل است. بحث‌های گفت‌وگویی بسیاری از ابهامات موجود در تحولات روز و جریان‌های تاریخی را مشخص می‌نماید. بدین ترتیب می‌توان اذعان داشت که امام و هابرماس، دو اندیشمند مورد مطالعه در این مقاله، از حیث فرازمانی و فرامکانی بودن اندیشه‌هایشان با یکدیگر شباهت داشته و آن نیز از حیث پوشش گفت‌وگویی است که اندیشه‌هایشان در زمان و مکان خود داشته است. تفاوت اساسی بحث گفت‌وگو آنان در دال مرکزی و مبانی اندیشه‌ای آنهاست، ولی هم‌عصر بودن و دغدغه‌های مشترک

زمانه باعث گردیده که مفاهیم تقریباً مشابهی را (با اندکی تفاوت) در حول دال مرکزی خود مفصل - بندی نمایند و به عنوان گفتمان‌های هژمون زمانه خود در دو حوزه گفتمان‌گویی متفاوت مطرح شوند.

### کتابنامه

۱. تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۳). *گفتمان، پادگفتمان و سیاست*. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
  ۲. حقیقت، سید صادق. (۱۳۸۵). *روش شناسی علوم سیاسی*. تهران: انتشارات دانشگاه مفید.
  ۳. خمینی، امام روح‌الله. (۱۳۷۸). *صحیفه امام*. دوره ۲۲ جلدی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
  ۴. فرکلاف، نورمن. (۱۳۸۱). *نظریه انتقادی گفتمان*. تهران: مرکز نشر رسانه‌ها.
  ۵. هابرماس، یورگن. (۱۳۸۰). *بحران مشروعیت؛ تئوری دولت سرمایه‌داری مدرن*. (جهانگیر معینی علمداری). تهران: گام نو.
  ۶. .... (۱۳۸۴). *نظریه کنش ارتباطی (جهان زیست و نظام)*. جلد دوم. (کمال پولادی). تهران: انتشارات روزنامه ایران.
  ۷. .... (۱۳۸۴). *نظریه کنش ارتباطی (عقل و عقلانیت در جامعه)*. جلد اول. (کمال پولادی). تهران: انتشارات روزنامه ایران.
  ۸. بهروز لک، غلامرضا. (۱۳۸۶). کاربرد تحلیل‌های گفتمانی در مطالعات سیاسی اسلامی، در علیخانی. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
  ۹. تقدمی، محمد. (۱۳۹۰). "نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه و نقد آن". *مجله معرفت فرهنگی و اجتماعی*. شماره ۲، بهار.
  ۱۰. حاجی یوسفی، امیرمحمد. (۱۳۸۴). "گونه شناسی روش‌های مطالعه جامعه شناسی سیاسی ایران". *پژوهشنامه علوم سیاسی*. سال اول، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۴.
  ۱۱. عضدانلو، حمید. *اطلاعات سیاسی اقتصادی*. ش ۱۰۴ و ۱۰۳.
  ۱۲. مقصودی، مجتبی؛ فتاحی، سیدمرتضی. (۱۳۸۶). "ضرورت گونه شناختی روش‌های مطالعه جامعه شناسی سیاسی ایران". *پژوهشنامه علوم سیاسی*. سال دوم، شماره ۷، تابستان ۱۳۸۶.
- پایان نامه و رساله:

۱۳. خسروی یکتا، عباس. (۱۳۹۴). بررسی تأثیر ساختارهای ذهنی و انگاره‌ای در روابط متقابل ایران و عربستان با تأکید بر گفتمان‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب.

۱۴. کثیشیان سیرکی، گارینه. (۱۳۸۸). مطالعه‌ی مقایسه‌ای مفهوم مشروعیت سیاسی در اندیشه‌های امام خمینی و یورگن هابرماس. رساله دکتری. استاد راهنما محمدرحیم عیوضی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

۱۵. محمودخانی، زهرا. (۱۳۹۵). مقایسه تطبیقی گفتمان‌های سیاست خارجی دولت دهم و یازدهم و تأثیر آن بر امنیت منطقه خاورمیانه (۹۲-۸۴). دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب.

16. Fairclough, Norman. (1989). *Language & Power*, London, Longman.
17. Foucault, Michel. (1972). *the Archaeology of Knowledge*, U.K., Tavistock Publication.
18. Habermas, Jurgen. (1982). "A Reply to my Critics." in J. B. Thompson & D. Held (Eds), *Habermas: Critical Debates*, London.
19. Habermas, Jurgen. (1991). "Questions and Conterquestions." in Richard J. Bernstein (ed), *Habermas and Modernity*, Cambridge, Massachusetts: MIT., 4th printing.
20. Habermas, Jurgen. (1971). "Technology & Science as Ideology." *In his toward a Rational Society*. tr. J. J. Shapiro, London: Heinemann.
21. Habermas, Jurgen. (1980). "What Does Socialism Mean Today." *New Left Review* no. 18.
22. Habermas, Jurgen. (1991). "What Does Socialism Mean Today?." in Robin Blackburn (Ed), *after the fall: The Failure of Communism and the Future of Socialism*, New York.
23. Habermas, Jurgen. (1981). "Talcott Parsons: Problems of Theory Construction." *Sociological Inquiry*, no. 51.
24. Habermas, Jurgen. (1992). *Autonomy & Solidarity*, Interviews Jurgen Habermas, Ed. By Peter Dews, London & New York
25. Habermas, Jurgen. (1996). *Between Facts and Norms: Contributions to a Discourse Theory of Law and Democracy*, TR. By William Rehg, Cambridge: Polity Press.
26. Habermas, Jurgen. (1995). *Communication and the Evolution of Society* TR. In addition, with an Introduction by T. Mc Carthy, Cambridge: Polity Press.

27. Habermas, Jurgen. (1992). *Legitimation Crisis*, tr. Thomas Mc Carthy Cambridge: Polity Press.
28. Habermas, Jurgen. (1984). *On Reconsturction of Historical Materialism* TR. By J. J. Shpiro, London: Heinemann.
29. Habermas, Jurgen. (1990). *On the Logic of the Social Sciences*, tr. S. W. NicholSEN & J. a. Stark, Cambridge: Polity Press.
30. Habermas, Jurgen. (1988). *On the Logic of the Social Sciences*, TR. By Shierry Webber NicholSEN & Jerry A. Stark, Oxford: Polity Press & Basil Blackwell.
31. Habermas, Jurgen. (1995). *Post metaphysical Thinking: Philosophical Essays*, tr. William Mark Hohengarten, Cambridge: Polity Press.
32. Habermas, Jurgen. (1994). *the New Conservatism: Cultural Criticism and the Historians Debate*, ed. & tr. Shierry Weber NicholSEN, Cambridge: Polity Press.
33. Habermas, Jurgen. (1994). *the past as Future*, TR. & ed. M. Pensky Cambridge: Polity Press.
34. Habermas, Jurgen. *The Structural Transformation of the Public Sphere*, tr. T. Burger & F. Lawrence, Cambridge, M.A: MIT. & Polity Press.
35. Habermas, Jurgen. (1995). *the Theory of Communicative Action*, vol. 1, Reason and the Rationalization of Society Tr. T. Mc Carthy (Cambridge: Polity Press.
36. Habermas, Jurgen. (1996). *Theory and Practice*, TR. By John Viertel Cambridge: Polity Press.
37. Habermas, Jurgen. "A postscript to knowledge and Human Interest." *in his Knowledge and Human Interests*, TR. By Jeremy J. Shapiro, Cambridge: Polity Press.
38. Habermas, Jurgen. (1994). "Historical Consciousness and post – Traditional Identity: The Federal Republic's Orientation to the West." *in J. H., The New Conservatism: Cultural Criticism and the Historian' Debate*. ed. & tr. Shierry Weber NicholSEN, Cambridge: Polity Press.
39. Howarth, David, (2000). (Norval A. & Stavrakakis, G.), *Discourse theory and political analysis*, Manchester University press.
40. Jensen, K.B., (1991). *Political Science Research Methods*.
41. Jorgensen, M. and Phillips L. (2002). *Discourse Analysis as Theory and Method*. London: Sage Publications.
42. Laclau E. (1997). *Politics and Ideology in Marxist Theory*, London, and New Left Books.
43. Laclau, E., and Mouffe, (1985). C. *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. London.